

سلام و درود خدمت شما عزیزان.

از اونجایی که میگن خواندن سفرنامه انگار با گوش نویسنده می‌شنویم و با چشمانش می‌بینیم بر آن شدم که سفرنامه ای بنویسم.

خواب بودم.

شنبه یکم مرداد ۱۴۰۱ از طرف همکار کارتونیستمون خانم ژاله یوسفی‌نژاد پیامی مبنی بر اینکه برگزیده جشنواره شدم و بایستی قصد سفر به کشور میزبان کنم خواب از چشمم پرید و خیلی خوشحال شدم (برگزیده سومین جشنواره بین المللی کورد کارتون- سلیمانیه عراق)

خوشحالی من به چند دلیل بود: بخاطر برگزیده شدنم، بخاطر دعوت به کشور دیگه و مهم ترینش برای دومین بار در این جشنواره شرکت کردم و مجدد حائز رتبه شدم. چون پیش‌تر هم دومین دوره‌ی همین فستیوال که با موضوع صلح بود مقام دوم رو کسب کردم اما به دلیل همه گیری کرونا مراسم اختتامیه و سفر نداشتیم.

راستی برای اینکه قطعاً همسرم این سفرنامه رو میخونه اینم اضافه می‌کنم؛ خیلی خوشحال شدم که همسرم بعنوان همراه در این سفر قراره پا به پام باشه 😊

کنجکاو بودم بدونم غیراز من چه کسانی و از کجا برگزیده‌ان. باعث افتخارم بود که فهمیدم دو نفر از سه برگزیده ایرانی هستیم، جناب آقای شهرام شیرزادی دیگر نفر برگزیده و دعوت شده به اختتامیه بود. ژاله خانم اهل کردستان ایران هم که حامل این خبر ارزشمند بود، دعوت و بعنوان نماینده و البته مترجم، مارو همراهی میکنه.

شروع اختتامیه به تاریخ ما سیزدهم مردادماه میشد. بنابراین زمان زیادی نداشتیم اما به جاش تنوع زیادی در نگرانی داشتیم، مثلاً تمدید پاسپورت، نگرانیه دیگه کارت واکسن و آزمایش PCR. عوارض ورود و خروج، چنج کردن پول و حتی نحوه رفتن به صورت هوایی یا زمینی!...دیگه یه جورایی داشت هفت خوان رستم میشد.

سرتونو درد نیارم این چند خوان رستم هم رد کردیم و خوشحال به صورت زمینی از تهران به سلیمانیه عزم سفر کردیم تا اینکه یک اتفاق غیرمنتظره، از ترکیب تیم ملی ما کم کرد که آن هم کنسل شدن سفر جناب شیرزادی بود ( گویا ایشان در یکی از خوان ها بازماند و سعادت همسفری از ما گرفته شد) 😞

خلاصه از تهران سوار اتوبوس VIP شدیم، قرار بود در سندنج ژاله خانم به ما ملحق شود.

در اتوبوس داشتیم به تعریفاتی که از شهر سلیمانیه شنیده بودم فکر می‌کردم. به اقلیم شون، اصلاً به اقلیم چهارگانه کورد ایران، کورد ترکیه، کورد عراق و کورد سوریه، به زبان ها، سنت ها، تفاوت‌ها و شباهت هاش. تا اینکه بعد از همدان تا مریوان شاهد کلی مناظر زیبا و بکر بودم. آره زیبا بود و لذت‌بخش غیر از وقت‌هایی که مرد مزاحم صندلی کناری که عراقی بود و هم فارسی‌بلد یکریز و بی ملاحظه ساعت‌ها با موبایلش حرف می‌زد، لایو می‌گرفت، بلند می‌خندید و بازی می‌کرد. از همین تریبون اعلام و پیشنهاد می‌کنم اگر این سفرنامه رو می‌خونه یک بار کتاب بی‌شعور یو هم مطالعه کنه. 😊 😊

سحرگاه به سنندج رسیدیم و بالاخره با ورود هم‌تیمی از شر این مسافر مزاحم خلاص شدیم.

دیگه با گذشت از دریاچه‌ی زیبای زریوار واقع در مریوان به مرز باشماق رسیدیم. در آخر بعد از یک ساعت معطلی در مرز و دو ساعت طی مسیر وارد شهر زیبای سلیمانیه شدیم.

Silemani سلیمانیه در کشور عراق، جمعیت در حدود ۸۴۰۰۰ نفر، زبان گفتاری؛ کوردی سورانی و مذهب سنی که توسط اقلیم کوردستان عراق کنترل میشه که واقع در شمال شرقی این اقلیم و نزدیک به مرز ایران هست. شهر سلیمانیه بعنوان پایتخت فرهنگی و قطب گردشگری عراق شاعران زیادی را از جمله شیرکو بیگه‌س، نالی، محوی، بختیار علی و ... داره.

در این فاصله که اطلاعات فوق رو خوندید ما توی لابی یکی از هتل‌های خوب این شهر به اسم هتل آشتی در کنار کاک بختیار سعید نشستیم. \* کاک = آقا\*. چند دقیقه‌ای نشد که چهار نفر از هنرمندان کورد ایرانی از جمله هیمن قهرمانی، سعید چاواری، کاوه شیخی و رامیار فاضلی به ما ملحق و همراه شدن البته از بدو ورود به شهر سلیمانیه یک همراه همیشگی داشتیم اون هم گرمای شدید هواش بود. (نه)

بنظرم هیچ چیز خستگی و گشنگی مارو از بین نمی‌برد جز این‌که ناهار رو به دعوت کاک بختیار سعید در یک رستوران خوب سنتی سپری کردیم. از جمله غذاهای مرسوم و خوشمزه‌ی اونجا سالاد حمص، کباب و غذای قوزی (گوشت و برنج) بود و چایی بعد از غذا که همیشه با شکر می‌خوردن. از قسمت‌های خوشمزس که بگذریم بایستی آماده می‌شدیم که به نمایشگاه گالری سومین جشنواره‌ی کوردکارتون بریم. گالری در داخل موزه (نهمه سووره که) یا همان امنیت سرخ بود واقع در پادگانی مخوف که در زمان حکومت صدام از آن بعنوان یک زندان و شکنجه‌گاه برای کوردها استفاده می‌شد. وقتی به ساختمان و جای گلوله‌هایی که بر آن نقش بسته نگاه کردم مثل فیلم‌ها خودمو در گذشته و در میان سربازان بعثی و ترس و اضطراب حاکم بر اون می‌دیدم.

خلاصه بخاطر حسی که از این محیط گرفتیم به کلی فراموش کردم که برای چی به گالری رفتیم تا اینکه خودمو داخل نمایشگاه و جلوی کارم دیدم که روش نوشته بود second place مقام دوم. تا قبلش بی‌خبر بودم و باعث خوشحالییم شد، همینطور جناب شهرام شیرزادی که اثرش مقام اول را کسب کرده بود. اینکه بهترین مقام‌هارو ایرانی‌ها صید کردن حس غرورآمیزی داشتیم.

روبان افتتاحیه گالری توسط هلو بیگه‌س فرزند زنده‌یاد شیرکو بیگه‌س فیچی شد. سفیر ایران از کنسولگری سلیمانیه هم بودن و جلوی اثرم با من خوش و بش و از اینکه یک ایرانی حائز رتبه شده ابراز خوشحالی کردن.

همیشه می‌گن مسافرت به هر شهر یا کشوری با خرید از مراکز خرید یا بازارهای بزرگ و سنتی‌اش به یادموندنی‌تر و شیرین‌تر میشه که صبح روز بعد به بازار سنتی باله سلیمانیه رفتیم که فضای وسیعی داشت و محل خوبی برای خرید سوغات سلیمانیه است. از سنگ‌های قیمتی گرفته تا انواع ادویه‌جات، صنایع چرمی، پارچه و ...

بعد ناهار هم به سیتی استار مال سلیمانیه که تقریباً همه برندهای بین المللی و داخلی در این مرکز خرید بود رفتیم.

پس از استراحت کوتاهی عصر همون روز برای ضبط گزارش اختصاصی این رویداد مجدد به گالری رفتیم. اسم این برنامه گلهی کوردستان و قرار بود از شبکه ای در تلویزیون کوردستان پخش بشه. این اولین بار بود که در برنامه ی خارجی شرکت میکردم در مصاحبه‌ها از مترجم استفاده میشد. تجربه ی نو و باحالی بود.

پس از اتمام برنامه با همراهی دبیر جشنواره، ژاله خانم و آقا سعید چاواری به آرامگاه زنده‌یاد شیرکو بیکهس که واقع در پارک آزادی بود رفتیم. آرامیدنش در این مکان به وصیت خودش بود. من آرامش پارک آزادی و انعکاس نورها و چراغ‌های شهربازی که در استخر بزرگش افتاده بود رو دوست داشتم و برام این مکان خنک تر از جاهای دیگه بود.

کتابخانه‌ی رهند در روز دیگری میزبان ما بود که از کتاب‌ها و سرديس‌های شاعران و ادیبان کشور‌های مختلف از جمله ایران دیدن کردیم و لذت بردیم.

شب شد و به بزرگداشت نهمین سالگرد درگذشت شیرکو بیکهس در سالن گرند میلینیوم هتل بزرگ هزاره دعوت بودیم. از زیبایی و عظمت هتل بزرگ هزاره سلیمانیه بگم که تا هرچی سرتو بالا میگرفتی بازم برج رو می‌دیدي. از این پس اسم این سالن منو یاد تکنوازی‌ها، خوانندگی‌ها، موسیقی و دکلمه‌های زیبای این مراسم می‌ندازه. همینطور هم‌خوانی سیروس شاملو فرزند زنده‌یاد استاد احمد شاملو بصورت ویدیویی با هملو بیکهس زینت‌بخش مراسم بود. در آخر قشنگیه این خاطره با گرفتن عکسی به یادگار با هملو بیکهس برام بیشتر شد.

روز بعد به ساختمان وزارت روشنبینی (فرهنگ) سلیمانیه رفتیم که رییش جناب آقای محسین نه ديب به گرمی پذیرای ما شد و ساعتی رو به گپ و گفت پرداختیم (البته تشکر از همراهان کورد زبان ایران که گپ و گفت رو برای ما ترجمه می‌کردن). در آخر کتاب‌هایی که خود مولفش بود رو به ما هدیه داد و اونجارو به مقصد شمال از بهترین رستوران‌های سلیمانیه به میزبانی جناب محسین نه‌دیب ترک کردیم ☺. از شباهت جالب اونجا بگم که مثل ما فارغ التحصیلان بیکار زیادی دارن ☹ و از تفاوت‌هاش که بجای برق، موتور برق دارن و چندبار در روز برق میرفت. البته بلافاصله میومد.

پس از استراحت کوتاهی در هتل، هنگام عصر برای حضور در اختتامیه به گالری رفتیم و این مراسم با حضور کنسولگری ایران، وزیر وزارت روشنبینی و هنرمندان برگزار شد. مراسم به نوبه‌ی خود خوب بود اما می‌تونست در محیطی بهتر و رسمی‌تر برگزار شود.

این شب آخر هم که گرمای شدید سلیمانیه رو شست و برد. چون مجدد به میزبانی محسین نه‌دیب در بام مرتفع و خنک سلیمانیه به صرف شام و شعرخوانی تا پاسی از شب سپری شد.

صبح آخرین روزیست که در هتل و شهر سلیمانیه هستیم. جایی بود که دلت می‌خواست بازم بمونی و باقی مکان‌های زیباشو ببینی و برای دوستان و خانوادت تعریف کنی.

ساعت ۱۰ ونیم صبح کاک بختیار با پاکتی در دست که جایزه ۳۰۰ دلاریم داخلش بود در لابی هتل به استقبال اومد و ازش دریافت کردم. دلم می‌خواست به رسم مهمان‌نوازی خوبشون هدیه‌ای جهت یادگاری تقدیمش کنم که لحظه ای به یاد خودنویسی که برام خیلی عزیز بود افتادم چون از پدرخانومم هدیه گرفته بودم، با اجازه همسرم همونو به یادگار تقدیمش کردم (امیدوارم این قسمت رو پدرخانومم نخونه) ☺☺

حالا موقع عزم بازگشت بود. همین مراحل اومدنیو بالعکس طی کردیم و بعداز گذشت ۱۵ ساعت به خونه رسیدیم.

واقعا ۴ شب و ۵ روزی که اونجا بودیم اصلا متوجه گذر زمان نشدیم و خیلی بهمون خوش گذشت. تو این سفر چند اسم برام خاطره‌انگیز شد که عبارتند از:

سومین جشنواره بین المللی کوردکارتون عراق: جشنواره‌ای معتبر که موضوع امسالش کاریکاتور چهره‌ی شاعر برجسته‌ی کورد شیرکو بیکه‌س بود

سلیمانیه: شهری تمیز و مدرن با برج‌ها، معماری‌ها و فضای شهری نزدیک به کشورهای هم‌چون امارات کاک بختیار سعید: هنرمند و دبیر پر تلاش موسسه هفت رنگ و جشنواره کوردکارتون

کاک پەرۆر: هنرمند، داور سخت‌گیر و فارسی‌بلد

هتل آشتی: محل اقامت‌مون در شهر سلیمانیه و هتلدارش که خیلی شبیه صدام بود 😊

ژاله یوسفی‌نژاد: هنرمند اهل سنندج، همسفر و مترجم فارسی/کورد زبان که ترجمه‌های بالعکسش خاطره‌انگیز شد 😊

آقایان هیمن قهرمانی، سعید چاواری، کاوه شیخی و رامیار فاضلی معروف به رامبو: هنرمندانی برجسته و همراهان کورد از ایران زیبا شهرهای بوکان و کرمانشاه که در جوارشون بسیار خوش گذشت...

وزارت روشنبینی: همون وزارت فرهنگ و ارشاد خودمون در ایران اما با حذف بخش ارشاد که جناب محسین نه‌دیب از این وزارت پذیرامون بودن.

به سرچاو، خوافظ، ببوره، زور سپاس، کاک و کاکه از جمله کلماتیست که در این سفر یاد گرفتیم حتی پدرم از وقتی که برگشتم منو کاک رضا صدا میزنه 😊

این شد که سفر به سلیمانیه واسمون یه خاطره عالی و موندگار شد.

سپاس